



سروری پور

عدالت اجتماعی در حکومت علوی

===== سیدعلی شفیعی =====

مقدمه

از دیرزمان عدل علی (ع) زبانزد عام و خاص است تا آنجا که به عنوان یک ضرب‌المثل، در مکاتبات و محاورات و اشعار و امثال و... به کار می‌رود و همگان، به هر مناسبتی، از آن دم زده و می‌زنند، لکن توجه به این نکته حساس بسی ضروری است که اگر شخصی و یا جامعه‌ای بتواند عدل علی (ع) را از نظر فکری و نظری، آن گونه که شایسته است، درک کند و یا از نظر عینی و عملی پیاده کند، تازه، فقط به یک گوشه از زوایای متعدد و به یک جهت از ابعاد وسیع و پهناور وجودی آن رهبر عظیم‌الشأن بشری، دست یافته است؛ زیرا، درک و فهم تمامی اطراف و اکناف وجودی علی بن ابی‌طالب (ع) برای هر کس و در هر مرحله‌ای، ممتنع و محال، حداقل به استحالة عادی است. آیا نه این است که همیشه، سودجویان و طماعان و متوقعان و ضعیف‌دلان، در اثر عدم تمکین از عدل علی (ع) شخصیت و عدالت آن ابرمرد تاریخ را به گونه‌ای تفسیر می‌کرده‌اند و یا آن را در هر زمانی، برای زمان دیگری می‌پنداشته‌اند و یا برای دیگری می‌خواسته و یا عنوان و توجیه دیگر بدان می‌داده‌اند؟

و آیا نه این است که در ازای تاریخ، دشمنان علی (ع) و مکتبش، همواره، با عدل و عدالت او، عملاً، در ستیز بوده و تحت هر عنوان و بهانه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و... با آن به مبارزه برمی‌خاسته‌اند که اگر این عدالت و همسانی و برابری فراگیر شود و یا مردم را بیدار سازد و آنان



را در جهت احقاق حقوق مشروع و مقبولشان برانگیزاند، دیگر حنای استعمارگران و سلطه‌جویان و جباران روزگار، برای همیشه، بی‌رنگ خواهد شد؟

و آیا جز این است که حتی برخی از نزدیک‌ترین کسان به علی بن ابی‌طالب (ع) که او را از همه بهتر می‌شناختند و صدق و صفا و زهد و قناعت و حقیقت‌جویی و دنیاستیزی و دیگر شایستگی‌های علی (ع) را، کاملاً، لمس کرده بودند و حتی برای به خلافت رسیدن وی و بازگشت رهبری اسلامی به او، قیام و اقدام کرده بودند، بالاخره، عدالت او را بر نتافتند و بر سر همین مدعا، با او به مقابله برخاستند تا آنجا که شمشیر بر او کشیدند؟

به هر حال، باید به این دریچه سری کشید و این در را باید کوبید؛ زیرا، عاقبت، زین در، برون آید سری. این، وظیفه‌ای است بر دوش همگان و گامی است در راه تحقیق و تحقق آن عدالت و اقدامی است برای کسب افتخار و مباهات بیشتر برای جامعه اسلامی و شیعی، آن هم در سال امام علی (ع).

آری، به روشنی می‌توان دریافت و به جرأت می‌توان گفت، تمامی مقامات و همگی مراتب و مراحل و کلیه ابعاد و جوانب مورد توجه علی (ع) و مورد بحث در حیات پرافتخار او، به یک حقیقت برمی‌گردد و آن، عدل و عدالت است، حتی مسایلی از قبیل سیاست و اقتصاد و حکومت و امارت و بلکه مسایل مربوط به ماورای طبیعت، همانند تقوا و اخلاق و عبادات، همه و همه، به ضرورت احقاق حق و احیای عدالت و اقامه قسط و عدل در جامعه برمی‌گردد.

ثابت‌کننده این ادعا و دلیل صدق این مدعا، مراجعه عمیق و همه‌جانبه و مرتبط و فراگیر به دو بیست و سی و نه خطبه و هفتاد و هشت نامه و چهارصد و هفتاد و دو کلمه قصار موجود در نهج‌البلاغه و شانزده هزار کلمه حکمت در غررالحکم آمدی و صد و پنجاه و یک مناجات و دعای موجود در صحیفه علویه و دیگر کلمات و افاضات صادره از آن امام عظیم‌الشان است.

ما، در این مقاله، تنها، به روشن‌ترین موارد آنها اشاره می‌کنیم؛ زیرا، تتبع کامل در همان هفتاد مورد مشتقات ماده «عدالت» در سراسر نهج‌البلاغه هم، به درازا می‌انجامد تا چه رسد به غور و بررسی گسترده در مصادر و مدارک اسلامی مشتمل بر سخنان علی (ع)، گذشته از آنکه ورود محققانه در عمق کلمات امیرالمؤمنین - که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است - در صلاحیت ارباب دقت و تحقیق و خداوندان عقل و علم و تحلیل است که البته آنان، به قدر وسع خود، از عهده این مهم برخوردارند آمد.





مفهوم عدل

پیش از آنکه مصداق واقعی عدل را بیابیم، ضروری است مفهوم حقیقی عدل را بفهمیم. عدل، به معنای «برابری و همسانی و همسویی» است. در این مورد، دو نکته اساسی، در خور توجه است.

یکم، آنکه عدل، از لغاتی است که مفهوم آن، بیشتر، از ضد آن به دست می آید، لذا دانشمندان لغت شناس، چنین گفته اند: «العدل نقیض الجور».^۱

از کلمه (نقیض) استفاده می شود که عدل و جور، ثالثی ندارند، لهذا نقیضین هستند که هم اجتماع و هم ارتفاع آنها با همدیگر، منتفی است و هر کدام که نباشد، آن دیگری موجود خواهد بود.

دوم، آنکه چنین به نظر می رسد که در میان الفاظی که دارای معنای لغوی و عرفی اند، عدل، لفظی است که هر دو معنای لغوی و عرفی آن، بسیار نزدیک به یکدیگر است و از هر یک، به سهولت می توان به دیگری دست یافت.

این، خود، دلیل آن است که عدل، نفیاً و اثباتاً، با افکار و اعمال و احوال مردم، ارتباط مستقیم دارد، به گونه ای که به سادگی، معنای لغوی آن برای مردم معلوم و مفهوم است و آن معنا، برای آنان، طوری تداعی می شود که نیازی به جعل معنای دیگر، چه به اشتراک لفظی و چه معنوی، نیست، لهذا عرف، از این واژه (عدل) همان را می فهمد که لغت وضع کرده است.

این، حاکی از ضرورت توجه به این لفظ مقدس و سعی در اجرای آن در مجالات گوناگون زندگی است. نیز این را می فهماند که اگر با تمایلات و خواسته ها و انتظارات و توجیهاات گوناگون کسانی مطابقت و موافقت نداشته باشد، با فطرت پاک و غریزه های صحیح و سالم انسانی، انسجام تمام و سازش تمام دارد، و همه کس، با عقل سلیم و ذوق صحیح و فطرت خداداد خویش، عدل را می ستاید و آن را ارجح می نهد.

آنچه را که نمی توان به سادگی از آن گذشت، این است که در رابطه با شناخت معنا و مفهوم عدل و عدالت، باید میان «تفاوت» و «تبعیض» فرق گذاشت؛ چه، تبعیض، منافی عدالت است و تفاوت، موافق آن.

دو کارگر که هر دو، به مدت هشت ساعت، کار یکسان کرده اند و از هر جهت، مساویند، اگر به یکی، هشتصد تومان مزد داده شود و به دیگری کمتر از آن، این، تبعیض و جور است و از عدالت





به دور، اما اگر به یکی که هشت ساعت کار کرده، مزد بیشتری بدهند تا به آن که کمتر کار کرده است، این، تفاوت بوده و نافی عدالت نیست، بلکه خود، مصداقی از عدل و قسط به شمار می‌رود، بلکه در اینجا، اگر به هر دو مزد مساوی بدهند، ظلم و جور کرده‌اند.

پس، عدل، آن است که کسی را از حدّ واقعی استحقاقش، کمتر ندهند و اگر بیشتر از ارزش کارش به او مزدی داده شود، این، لطف و تفضل خواهد بود که امام علی (ع) خود فرمود:

«العدلُ الإنصافُ، و الإحسانُ التفضُّلُ».^۲

این عنوان احسان و تفضل، تبدیل به جور و ستم خواهد گردید آنجا که این بیشتری را به کسی بپردازند که با فرد دیگری یکسان کار کرده، اما آن فرد دیگر را محروم گزارند، مگر آنکه از سمت و سوی دیگر، جهت رجحانی در آن و یا جهت مرجوحی در این باشد که باز هم به تفاوت بازگشت دارد.

با این وضع و حال است که بسیار کسان، این حقایق را بر نمی‌تابند و آه و ناله سر می‌دهند و با عذرها و بهانه‌های گوناگون، و حتی به ظاهر مذهبی، فریاد و فغان برمی‌آورند و یا به توجیه و تأویل می‌پردازند.

خلیفهٔ دوم، حقوق مهاجران را در حدود پنجاه درصد بیش از سهم انصار قرار داد. شاید، تنها، به بهانهٔ اسبقیت در اسلام چنان کرده باشد که اگر چنین باشد، می‌بایست حقوق هر سابق، بر لاحق، افزایش داشته باشد، نه فقط مهاجر بر انصار.

گویند: اختلاف طبقاتی در اسلام - که از اهم نمونه‌های بی‌عدالتی است - از همین جریان آغاز گردید. معاویه بن ابی سفیان نیز با الهام گرفتن - و یا دستور یافتن - از همین خط و مشی، حقوق عرب بر عجم و آزادگان را بر بردگان افزونی داد.

علی (ع) با رسیدن به خلافت، از بیت‌المال، به هر مسلمان، در هر رشته و رده و رسته و نژادی که بود، سه درهم تحویل داد و خود نیز که خلیفهٔ مسلمانان و والی جامعهٔ اسلامی بود، سه درهم برداشت.

تاریخ، به یاد دارد و به یادگار گذارده که علی (ع) هنگامی که مسؤولیت ادارهٔ بیت‌المال را به عمار بن یاسر و ابوالهیثم بن‌التهان واگذار کرد، به آنان، کتباً ابلاغ کرد که عربی و قرشی و انصاری و عجمی و تمام کسانی که جزء حوزهٔ اسلام هستند، از هر قبیله و نژادی که باشند، همه و همه، با هم برابر و مساویند.



سهل بن حنیف، غلام سیاهی را به محضر آن حضرت آورد، گفت: «به این، چه اندازه می‌دهی؟». علی (ع) به سهل فرمود: «تو، خود، چه اندازه گرفته‌ای؟». پاسخ داد: «سه دینار مطابق آنچه دیگران گرفته‌اند». امام فرمود: «غلام او را نیز همانند خودش، سه دینار بدهید.»^۳

علی (ع) خود و خاندان خود را، بر دیگر مسلمانان برتری نداد. وقتی خواهر مکرمه‌اش، أم‌هانی، به خدمت او رفت، حضرت دستور داد که بیست درهم به وی بپردازند. ام‌هانی بازگشت و از کنیزک عجمی خود پرسید: «عطای علی (ع) به تو، چه اندازه بود؟». او پاسخ داد: «بیست درهم». ام‌هانی، با خشم، و به عنوان اعتراض و انتقاد از این مساوات، به نزد برادر بازگشت. امام (ع) فرمود:

«بازگرد! خدای تو را رحمت کند! ما، در کتاب خدا، برتری و رجحانی برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم.»^۴

آری، او، خود، فرمود: «لأَسْوِيَنَّ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ». برادرش عقیل برخاست، گفت: «آیا مرا با یکی از سیاهان مدینه مساوی قرار می‌دهی؟». امام به عقیل فرمود:

«بنشین! خدای تو را رحمت کند! آیا جز تو، کسی نبود سخن گوید؟ تو، چه رجحانی بر دیگران داری، رجحان، فقط، در سابقه و تقواست (که آن هم با پول، قابل مقابله و معاوضه نیست).»^۵

آنچه گفته شد، هر چند قابل تحلیل و تقسیم بر جهات و جوانب متعددی است، لکن برای تفسیر مفهوم عدل و عدالت واقعی و تبیین مصداق حقیقی آن، بسی رسا و گویا است.

آری، این، همان عدالت در جامعه و فرد است که امام علی (ع) بدان معروف و شهره آفاق است و این، همان عدالت است که علی (ع) هرگز به اندازه‌خردلی از آن عدول نکرد و این، همان عدالتی است که نص و روح قرآن و سنت، بدان ناطق است و این، همان عدالت است که نزدیکترین چیز به تقواست: «اعدلوا هو أقرب للتقوى»^۶ و بالاخره، این، همان عدالت است که علی (ع) بر سر آن خون داد و جان داد، اما هرگز، آن را ترک نکرد.

ضرورت عدالت

امام دادگران، به حق، معتقد است که عدل و داد، اهم ضرورات، بلکه نظام‌بخش زندگانی افراد



و جامعه‌هاست و او، اگر خلافت را پذیرفت، جز احیای عدالت دادگری و بسط قسط و عدل و احقاق حقوق و اقامه حدود و حمایت از مظلومان و مستضعفان و مقابله با طغیان‌گران و زورگویان، هدف و مقصدی نداشت، چنان‌که از سراسر کلمات و سخنان و مکتوبات وی آشکار و از سراسر حالات و رفتار و برخوردها و ارتباطات وی مشهود و محسوس است.

علی (ع) می‌گوید:

«إِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ»^۷.

حرکت کردن و نفس کشیدن، تنها، در چهارچوب عدل و داد میسور است، تا هم آزادیها و اختیارات انسانی، محفوظ و پایدار بماند و هم نظام قوانین و مقررات شخصی و جمعی مردم رعایت و ملحوظ‌گردد. آن‌کس که از محدوده عدل، احساس تنگی کند و نتواند خود را با اصول عدالت تطبیق دهد، بداند که تنگنای ظلم و جور، شدیدتر و خفقان‌آورتر است.

این بینش علوی، شاید از بینش بسیار کسان، متفاوت و متمایز است؛ چراکه دگران، گشایش و رفاه را در عدم التزام کامل به قانون و گشاده‌طلبی و نفع‌پرستی و سودجویی می‌بینند و قانون و عدالت را موجب ضیق و تنگنا، لکن علی (ع) کاملاً، مخالف این می‌اندیشد. او، هیچ‌گاه، افراد را، جدای از جامعه و حقوق آن نمی‌نگرد و دنیا را جز به عنوان گذرگاهی جهت رسیدن به زندگانی ابدی و پایدار نمی‌بیند. او چنین است که خود می‌گوید:

«كَيْفَ أَظْلَمَ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلِيِّ قُفُولُهَا وَيَطُولُ فِي الثَّرَى خُلُوقُهَا»^۸

چگونه ظلم و ستم بر دگران را روا بدارم، به خاطر موجودی ضعیف که با سرعت، به سوی کهنگی و فرسودگی پیش می‌رود، اما قرن‌ها و زمانهای طولانی و مدت‌های مدید، در اعماق خاک تیره قبر، باقی می‌ماند و به سر می‌برد؟»

امام متقیان (ع) عدل و دادش، نه تنها در ابعاد قضایی او تجلی داشت، بلکه او، همه‌کس و همه چیز را، از جمله حکمرانی و فرمانروایی، تنها، برای اقامه حق و دفع باطل و رفع جور و ستم می‌خواست. او، به همه‌کس (از نزدیکترین کسان خود، مانند حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم و عقیل و عباس و دگران) تا دورترین افراد و دورترین جاها - که مرزهای جغرافیایی خلافتش اقتضاء می‌کرد - از دیده عدل و راستی و حق و تکلیف و ایصال حقوق و دفع ستم می‌نگریست تا مبادا کوچکترین خلی به چهارچوب عدالت وارد آید که آن کوچکترین را، در حکومت خود، بزرگترین عیب و عار می‌دانست: «و لعل بالحجاز أو اليمامة من لا طمع له في القرص ولا عهد له





اقامة عدل، فريضة‌ای الهی

هرگز گمان نبریم که عدالت و اعتدال، چیزی است که باید به انتظار فرار سیدنش بود. همچون وقت شرعی نماز که باید خود فرارسد و قبل از آن، تکلیفی به نماز نداریم. اگر چنین باشد، بسیاری از شرایط واجب که باید به تحصیل آنها برخاست، تبدیل به شرایط وجوب می‌گردند که تحصیل آنها، واجب نیست مگر خود حاصل شوند.

این سخن که «تحصیل موضوع، واجب نیست»، حتی اگر به صورت مطلق، صحیح باشد، اما بی‌گمان، تمام موضوعات، این چنین نخواهد بود، بلکه تحصیل و تأمین مسایل و قضایایی، از اهم فرایض و اوجب واجبات به شمار می‌آید. گسترش عدل و داد در جامعه، خود، مطلب و مطلوبی است که یک جانب آن، تأسیس است و جانب دیگرش، ادامه و استمرار و تقویت و تحکیم، و همان گونه که بقا و ابقای آن ضروری است، حدوث و ایجاد آن نیز فرض و واجب است.

اصولاً، عدالت، جز با دست و عمل و تبلیغ و اجرای از سوی مردم، چگونه حاصل می‌گردد؟ اینکه به انتظار عدالت بنشینیم تا از ثمراتش بهره ببریم، به معنای سلب مسؤولیت از خود و بر عهده دیگران گذاردن است و این گمان باطل، در مورد شخصیت والایی مانند علی بن ابی طالب (ع)، نه قابل تصور است و نه قابل تصدیق. این است که او هم اقدام کننده است و هم ادامه دهنده، و هم پیشتاز است و هم همراه و همگام. پذیرش خلافت و حکومت، در منطق وی، همانا، گامی به سوی ایجاد و اجرای حق و عدالت در میان جامعه اسلامی است:

«أما و الذي فلق الحبة و برأ النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم، لأئيت حبلها على غاربها و لستقت آخرها بكأس أولها، و لألئتم دنياكم هذه أهون عندي من عطفة عتر.»^۱

علی (ع) به خاطر حضور قرآن و لزوم حاضر نگه داشتن آن در صحنه و به ملاحظه وجود حجت تمام شده (تجمع و مطالبه یاران و اصحاب) و به منظور ایفای آن تعهد تکوینی و تشریحی که خداوند بر عهده مسؤولان جامعه و بر ذمه آگاهان و عالمان به اوضاع و جریانها قرار داده است، خلافت را می‌پذیرد و مطالبه بیعت را اجابت می‌کند و به فریاد و ناله مردم محروم و



ستمدریده، پاسخ مثبت می‌دهد و پای به جلو می‌گذارد و برای بیعت مردم، دست از آستین خارج می‌کند تا اسلام را بر پایه عدالت واقعی، استوار سازد و مجتمع اسلامی را از ریح عدل و داد خود سیراب سازد و بر پایه بینش و بصیرت خود - که برگرفته از کتاب خدا و سنت رسول الله (ص) است و نه بر اساس تبعیت از دگران و خط مشی انحرافی آنان - عمل کند، هر چند همین اقدام، می‌توانست از بخشی عظیم از زهد و إعراض از دنیا و بی‌رغبتی او به خلافت را بپوشاند - که خوشبختانه نپوشانید - و اگر این هدف مقدس و انگیزه ارزشمند نبود، آنگاه مردم، به گفته خودش، می‌دیدند که او، چه اندازه به دنیا، بی‌رغبت و بی‌اعتناست و به خوبی در می‌یافتند که دنیا، در چشم فرزند ابی‌طالب، بی‌ارزش تر از یک عطسه بز است.

رابطه عدالت و تقوا

در صفحات پیشین، اشاره شد که رسیده‌ترین میوه عدالت، تقواست. تقوا، عدالت می‌آفریند و عدالت، تقوا را به ارمغان می‌آورد. و این سخن، صحیح و دور از گزافه‌گویی است: چه، اولاً تصور آن، موجب تصدیق آن و ثانیاً، خداوند در کتاب خود فرمود: «اعدلوا هو أقرب للتقوی»^{۱۱} رهبر عدالت و راستی، علی (ع) نیز در گفتار خود چنین آورده:

«قد أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهُوَى عَنِ نَفْسِهِ».^{۱۲}

این سخن علوی، اگرچه پیرامون عالمان الهی بوده، لکن بدیهی است که اختصاص به آنان ندارد، بلکه هر که می‌خواهد به حلیه عدل و داد آراسته شود و این جامه را بر تن کند، می‌بایست هوا و هوسهای گوناگون را از خود دور کند؛ زیرا لازمه عدل، در بسیاری از جاها، نفی هوا و هوس و احیاناً دفع ترجیح خود بر دگران است.

پس، نه کسی با داشتن تقوا به معنی واقعی و صحیح، بدون عدالت می‌ماند و نه کسی بدون عدالت، می‌تواند متقی باشد. و این مدعا همچنان که در مورد فرد، ساری و جاری است، در باره جامعه نیز هست. به گونه‌ای که نیاز به بحث ندارد. پس، شگفتی ندارد که خداوند عدالت علی (ع) سوگند یاد کند:

«وَأَيْمُ اللَّهِ! لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَا قُوْدَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامِيَّتِهِ حَتَّى أُوْرِدَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ

وَإِنْ كَانَ كَارِهًا».^{۱۳}

و قاطعانه سوگند یاد کند:





«والله! لو وجدته تزوج به النساء و مُلِكَ به الإمام لرددته.»^{۱۴}

در این کلام علوی، ابتدا، به نظر می‌رسد که بر خلاف مبانی حقوقی، قانون، عطف بر ما سبق شده است لکن با توجه به سه نکته زیر معلوم می‌شود که رویه قبل، قانون الهی نبوده است:

۱- عملکرد خلفای پیشین، بخصوص عثمان بن عفان - که سخن مولا(ع) بیشترین اشارت را به اعمال او دارد - نه قانون بود و نه بی‌قانونی، تا اصل برائت و یا عدم عطف قانون بر ما سبق، آنها را فراگیرد، بلکه قانونهای خلاف عقل و شریعت بود که می‌بایست به هر وسیله، از ادامه اجرای آن جلوگیری شود، جاعل و مجری آن، نیز شخص و مقام بوده باشد.

۲- سخن امام(ع) حکم خدا و قانون الهی است، لهذا بر همه کس و همه چیز مقدم است، بخصوص آنکه قبلاً به وسیله کتاب خدا و سنت رسول‌الله(ص) به جامعه ابلاغ شده است، لذا مجالی برای مسأله عطف قانون بر ما سبق وجود ندارد.

۳- قوانین اعتباری و قراردادی، اشکالی ندارد که از طرف قانونگذار، بر ما سبق عطف گردد و اینجاست که مسایل اعتباری از امور تکوینی، متفاوت خواهد بود. جای بحث تحلیلی و اجتهادی این مسأله، به مکان و مجال دیگر موکول است.

در این سه نکته و دیگر دقایق کلام علی(ع) و مطالعه حالات و رفتار او، این حقیقت به دست می‌آید که امام(ع) عزمش بر آن است که مردم حرکت کنند و پیش بروند و تکامل یابند، اما به صورت صحیح و حساب شده، نه بی‌حساب و بالبداهه. حرکت انسانی، در محدوده عدالت است که این نتایج را دارد، نه حرکت حیوانی در محدوده جور و ستم، لذا حضرت فرمود:

«إِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضِيقُ.»^{۱۵}

علی(ع) با بینش الهی خود، اجرای عدالت در جامعه را موجب ثبات و آرامش و باعث سعادت می‌داند: «الْعَدْلُ سَبِيلُ الْإِسْتِقْرَارِ وَالسَّعَادَةِ»،^{۱۶} لهذا هنگامی که او گفتند: «به گذشته، کاری نداشته باش و اجرای عدالت را از هم اکنون آغاز کن»، پاسخ داد: «الْحَقُّ قَدِيمٌ لَا يُسْبِطُهُ شَيْءٌ». ^{۱۷} اگر عدل، خوب است - که هست - چرا گذشته را فراموش کرده و یا نادیده بگیریم و چرا آن را در محور عدالت نیاورده، سایه راستی و درستی را بر آن نیفکنیم؟

اصلاح گذشته‌ها و ترمیم خرابیها و اعاده حیثیتها و اقامه کجیها و افشای نارواییها، جزء اصلی عدالت و یکی از دو پایه اساسی عدالت اجتماعی در حکومت علوی است.



عدالت اجتماعی، ایده و آرزوی حاکم عادل

در قاموس سیاسی علی (ع) هر چند عدالت، رکن رکن سیاست اوست اما آن امام و رهبر بر حق، هرگز عدالت را به عنوان ابزاری در سیاست خود به کار نگرفت و از آن استفاده ابزاری نکرد؛ زیرا گذشته از آنکه عدل و راستی، نمی تواند با سیاسی کاری، به معنای متداول آن، اجرا گردد، اصولاً، در منطق علوی، هدف، وسیله را توجیه نمی کند و سیاست «الغایة تبرر الواسطة» جایگاهی ندارد.

علی (ع) در عهدنامه اش به مالک اشتر می نویسد:

«إِنَّ أَفْضَلَ قَرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ».^{۱۸}

مقایسه کنیم عدالت انوشیروان دادگر! را - که به گفته گوینده ای، «آن انوشیروان که عدل را به زنجیر کشیده بود» - با عدالت علی (ع). تاریخ پادشاهی انوشیروان، آکنده از خونریزی و ظلم و ستم و إجحاف و تبعیض بر مردم است. او، با سیاسی کاری تمام، جنایات و سیاه کاریهای خود را عدل و داد معرفی و با تبلیغ، همه چیز را دگرگون کرد تا آنجا که به ناحق، کلمه «عادل»، ملازم نام «انوشیروان» قرار گرفت،^{۱۹} اما عدالت امیر مؤمنان (ع) ترکیبی است از تقوا و رعایت محرومان و تقویت مستضعفان و نهایت اقتصاد در مآکل و ملبس و انواع ارزشهای اخلاقی و اصول ارزشی، تا آنجا که با صراحت می فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْمَالِ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِيءٌ لِّلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أُسْيَافِهِمْ. فَإِنَّ شَرَّ كُنْهْتُمْ

فِي حَرْبِهِمْ، كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا فِجْنَاةٌ أُيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَقْوَاهِهِمْ».^{۲۰}

این سخن علی (ع) خطاب به عبدالله بن زمعه، از شیعیانش، است که درخواست مالی می کرد. آیا اگر همین یک مورد یاد شده را، سردمداران سیاست و اقتصاد، در سراسر کشورهای اسلامی، نصب العین قرار می دادند و آویزه گوش می کردند، ستون فقرات سیاست و عدالت، در پهنه گیتی، استقرار و استقامت نمی یافت؟ آری دسترنج مسلمانان، نباید در حلق دگران ریخته شود، لکن خود، از حق واقعیشان محروم مانند.

خویشاوندان علی (ع) در زیر چتر عدالت

پیشتر، نحوه برخورد امام مسلمانان با برادرش، عقیل، و خواهرش، ام هانی، و دوست و ارادتمندش، سهل بن حنیف، و ... را مرور کردیم. اکنون به مورد دیگر نگاه می افکنیم تا علی (ع)





و عدل علی (ع) را بیشتر و بهتر بشناسیم:

«... و الله رأیت عقیلاً و قد أخلق حتی استماحنی من بُرکم صاعاً و رأیت صبیانه سُفُتَ

الشعور غُبْرَ الألوَانِ من فقرِهِم، کَأَما سُوِّدَتْ و جوهُهُم بِالْعِظْمِ...»^{۲۱}

معمولاً، بسیاری کسانى که با رسیدن به قدرت و امکانات، خویشاوندان و کسان و نزدیکان خود را به سمتها و مناصب مختلف می‌گذارند و دلیل - و یا بهتر بگوییم، بهانه و توجیه - خود را بر این اقدام، این گونه مطرح می‌کنند:

۱- اطمینان به خویشاوندان، بیشتر از اطمینان به دیگران است و اینان، وفادارتر از دیگران هستند.

۲- شکرانهٔ بازوی توانا - بگرفتن دست ناتوان است

۳- صلۀ رحم، واجب شرعی است.

۴- عیب و ننگ است که نزدیکان حاکم و والی و... در اطراف چراغ به سر برند، اما تاریک باشند.

۵- مردم، چه خواهند گفت، اگر من صاحب قدرت، به اطرافیانم نرسم و خویشاوندان خود را در نیابم.

۶- انسان، نباید ناودان دورانداز باشد

و ...

اما حاکم اسلامی و خلیفهٔ مسلمانان این گونه نیست. او، نه تنها اقوام و اقارب خود را به عنوان اینکه خویشاوندان او هستند، به سمت و منصبی نمی‌گمارد، بلکه ترجیح آنان را بر دیگران هم روانمی‌دارد.

عقیل بن ابی طالب، برادر پدری و مادری علی (ع) است. وی، بیست سال از حضرت بزرگتر و از هر دو چشم نابینا و دارای عائلۀ سنگینی است و مستمند و ناتوان است، اما حق و سهم خود و خانواده‌اش را از بیت‌المال دریافت داشته و دیگر سهمی ندارد و فقر و فاقه و درماندگی برابر عیال، او را از پای در انداخته و به امام و برادر و تنها امید خود مراجعه و فقط سه کیلوگندم از سهم مسلمانان تقاضا می‌کند و این، در حالی است که اولاد و کودکان عقیل، در شدت گرسنگی و فقر، با موهای ژولیده و رنگهای پریده و تار - که گویی با نیل و رنگ آنان را کبود کرده‌اند، به سر می‌برند. عقیل، خواهش و لابه می‌کند و علی (ع) گوش می‌دهد تا کار به آنجا می‌رسد که امام (ع)



برای تنبیه و عبرت عقیل، آهنی داغ می‌کند و نزدیک بدن او می‌برد. عقیل نابینا، با احساس حرارت در نزدیک بدن خود می‌ترسد و جیغ می‌کشد. امام به او می‌فرماید:

«أَتَيْتُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَيْهِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جِبَارُهَا لِعُضْبِهِ؟ أَتَيْتُ مِنْ الْأَذَى وَ لَا أَتَيْتُ مِنْ لَظْيٍ؟»^{۲۲}

ای عقیل! از یک آهن مختصری که داغ شده، می‌نالی، لکن مرا می‌کشانی به آتشی عظیم که خداوند از خشم خود آفریده است؟ تو از یک آزار کوچک، می‌نالی، اما من، از شراره‌های آتش خشم خدای ننالم؟»

کوتاه سخن این است که علی(ع) حق و عدالت برای او مطرح است، نه برادری و اخوت و هنگامی که حاکم اسلام چنین باشد و منطوق و گفتار او بدین سان، دیگران در هر شغل و موضعی، باید حساب خود را داشته باشند و با بهانه‌ها و توجیحات گوناگون - که به نمونه‌ای از آنها اشاره شد - فریفته نگردند.

حاکمیت عدالت، محکوم بودن جور و ستم

علی(ع) در سراسر سخنان و رهنمودهای خود، بر ضرورت عدالت و اجرای آن میان تمام افراد و اقشار جامعه اسلامی تأکید می‌کند و با تعبیرات و عبارات گوناگون، گاهی با لسان امر و فرمان مؤکد، مانند:

«استعمل العدل و احذر العسف و الحيف! فَإِنَّ العسف يعود بالجلء و الحيف يدعو إلى السيف.»^{۲۳}

و زمانی با لحن آرام اما قاطع، مانند:

«و لیکن احب الأمور إلیک أوسطها فی الحق و أعمها فی العدل و أجمعها لرضی الرعیة؛ فَإِنَّ سخط العامة یجحف برضا الخاصة و إنَّ سخطَ الخاصة لیغتفر مع رضی العامة.»^{۲۴}

و هنگامی با جملات انشاییه، مانند:

«أیها الناس! اعینونی علی أنفسکم! و أیم الله! لأنصفنَّ المظلوم من ظالمه و لأقودنَّ الظالم بخرامته حتی أورده منهل الحق و إنَّ کان کارهاً.»^{۲۵}

و زمانی با جمله‌های خبریه - که مؤکدتر از جمله‌های انشاییه می‌نماید، مانند:





«العدل يضع الأمور مواضعها و الجودُ يخرجها من جهتها و العدلُ سائسُ عام و الجودُ عارضُ خاص فالعدلُ أشرفهما و أفضلهما.»^{۲۶}

و موقعی با آغاز از خود، مانند:

«الدليلُ عندي عزيز حتى أخذ له الحق و القويُّ عندي ضعيفٌ حتى أخذ الحق منه.»^{۲۷}

و زمانی خطاب به دگران و مخاطبان، مانند موارد و مواضع فراوان نهج البلاغه و غررالحکم و ... و گاهی با صراحت و وقتی با کنایه و استعاره و گاهی با سخن و مقال و گاهی با احوال و اعمال، از عدالت دم می‌زند و بر آن پای می‌فشرد تا همه بدانند و عمل کنند و حجت بر همه تمام باشد و نقطهٔ ابهامی نماند.

عدالت فردی و اجتماعی هم از لحاظ افراد و کسان و هم از لحاظ مسایل و موارد، عام است و فراگیر و شامل همه کس و همه چیز می‌شود، لهذا همان گونه که استقرا و استقصای مبحث بی‌پایان «عدالت اجتماعی در حکومت علوی»، به سادگی ممکن نیست و بحث و تحلیل را از جهات گوناگونی می‌طلبد، اطالۀ کلام نیز سزاوار نیست و رعایت ادب و وقار، ایجاز و اختصار را می‌جوید.

□ □

بی‌نوشت‌ها:

- | | |
|--|--|
| ۱۴- همان، خطبهٔ ۱۵. | ۱- العین، ج ۲، ص ۱۱۵۴ - معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۴۷. |
| ۱۵- همان، خطبهٔ ۱۵. | ۲- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت ۲۳۱. |
| ۱۶- تصنیف نهج البلاغه، ص ۵۹۱. | ۳- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۰۷. |
| ۱۷- همان. | ۴- همان، ص ۱۰۶. |
| ۱۸- نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳. | ۵- همان، ص ۱۰۷. |
| ۱۹- برای آشنایی بیشتر با این حقیقتها و واقعیتها به لغت نامهٔ دهخدا مراجعه شود. | ۶- مائده (۵)، آیهٔ ۸. |
| ۲۰- نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۲۳. | ۷- نهج البلاغه، ترجمهٔ فیض الاسلام، خطبهٔ ۱۵. |
| ۲۱- همان، خطبهٔ ۲۱۵. | ۸- همان، خطبهٔ ۲۱۵. |
| ۲۲- همان. | ۹- همان، نامهٔ ۴۵. |
| ۲۳- همان، نامهٔ ۵۳. | ۱۰- همان، خطبهٔ ۳. |
| ۲۴- همان. | ۱۱- مائده (۵)، آیهٔ ۸. |
| ۲۵- همان، خطبهٔ ۱۳۶. | ۱۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۸۶. |
| ۲۶- همان، حکمت ۴۲۹. | ۱۳- همان، خطبهٔ ۱۳۶. |
| ۲۷- همان، خطبهٔ ۳۷. | |

